

دفاع ≠ حمله

درس هشتم

دفاع از میهن



نیاشد چو ایران نباشد، تن من مباد
سرزمین بدین بوم و بر، زنده یک تن مباد ^{تقر}

فردوسی

تأسیس کرده بود.

دویست سال بود که کوروش، سلسله‌ی هخامنشی را در ایران، بنیان نهاده بود. دویست سال بود که کشور ما نیرومندترین کشور جهان به شمار می‌رفت.

تخت جمشید با عظمت و شکوه خیره‌کننده‌اش، مرکز فرمانروایی این سرزمین پهناور بود.
در میان این همه شکوه و جلال، ناگاه تاخت و تازی ^{حمله با اسب} سهمکین ^{از سمت مغرب} از سوی باختر، آغاز گشت. ^{ترسناک}

شکوه = جلال = عظمت

شهرت طلب به دنبال معروف شدن
 اسکندر که مردی شهرت طلب و جنگجو بود، از سرزمین مقدونیه با لشکری ^{زیاد} به سوی کشور
 ما، ایران، هجوم آورد. ^{حمله کرد}

هدف - قصد
 وقتی که اسکندر آهنگ ایران کرد
 هر جا که شهری دید با خاک، یکسان کرد
 تمام شهرهایی را که از آن عبور می کرد، ویران کرد

امیدها به یک باره، به نومیدی گرایید. امید به نومیدی
 نومدی به ناامیدی

آیا باید به همین سادگی به یگانگان اجازه دهیم که سرزمین ما را لگدکوب شم اسبان خود

کنند؟

به نومیدی گرایید ^{به سمت ناامیدی رفت}
 گراییدن ^{متابیل شدن، تبدیل شدن}



بیجان ^{جمع بیجان، غریبه ها}

لگدکوب سم اسبان خود کنند ^{بوسیله اسب هایشان، ویران کنند}

مقاومت، ایستادگی

هرگز! هرگز! میهن دوستان تا آخرین قطره ی خون، در برابر دشمن، پایداری خواهند کرد.

حمله می‌کرد - یورش می‌برد

اسکندر با سپاهیان خود در خاک ایران می‌تاخت و به سوی تخت جمشید پیش

محل عبور

ایران

می‌رفت. او برای ورود به پارس می‌بایست با لشکریانش از گذرگاهی تنگ در میان کوه‌های

تدبیر - مداوا - درمان

شجاع

سربه فلک کشیده، بگذرد. از این رو، آریوبرزن، سردار دلاور و میهن دوست ایرانی، چاره

را در آن دید که در این گذرگاه راه را بر او ببندد.

کوه‌های سربه فلک کشیده سه کوه‌های بلند



تاریکی شب را کنار زده بود ^{سپه} منظور صبح زود

آفتاب، تازه تاریکی شب را کنار زده بود که آریوبرزن، سوار بر اسبی چابک و نیرومند،
سپاه خود را از پشت کوه به سوی بلندترین نقطه‌ی آن به پیش ^{جلو برد} راند. اسب سردار با یال
فرو ریخته و دم برافراشته، ^{بالا برده} پیش از اسب‌های دیگر، سوار خود را به بالای می‌کشاند. هر چند گامی ^{قدم}
که بر می‌داشت، نفس را به تنگی بیرون می‌داد، سر را بالا می‌آورد و آشفتگی و بی‌تابی خود را ^{بی‌قراری}
آشکار می‌کرد. گویی او نیز از سرانجام ^{عاقبت} نالوار ^{ناخوشایند} اما پر شکوه سوار خود، آگاه بود. ^{با خند، مطلع}

نالوار ≠ کوارا

آشفتگی = بی‌تابی = بی‌قراری

وقتی آریوبرزن و همراهان به بالای کوه رسیدند، سپاهیان اسکندر، وارد گذرگاه شده بودند. در این زمان، آریوبرزن، بانگ برآورد: سپه فریادزد

«من، آریوبرزن

فرزند ایرانم

در آخرین سنگر

اینک تَم، جانم*»

بُخل دهند.

سپس، فرمان داد تا سربازانش، سنگ‌های بزرگی را از بالای کوه به پایین بغل‌تاندند.

سنگ‌ها با قوت ^{نیدو} هرچه تمام‌تر، به پایین کوه می‌علتیدند و در میان سپاه اسکندر می‌افتادند؛ برجسنگی

برخی نیز در راه به برآمدگی یا سنگی دیگر بر می‌خوردند و خُرد می‌شدند و با شدتی حیرت‌آور در تسلفت‌انیز

میان مقدونی‌ها فرود می‌آمدند و گروهی را پس از گروه دیگر، نقش بر زمین می‌کردند. سپه می‌کشتند.

چنین مانعی

اسکندر که تا آن زمان در هیچ جا مانعی این گونه، در برابر سپاه عظیم خود ندیده بود،

غرق اندوه شد. پس فرمان عقب نشینی داد و در حالی که در هر لحظه، تنی چند از سپاهیان

زمین صاف

بر خاک می غلتیدند، به جلگه برگشت.

اسیر شده بود

در این هنگام، یکی از اسیران جنگی که در سرزمینی یگانه، گرفتار شده بود، به اسکندر پیغام

داد که من پیش از این هم به این سرزمین آمده ام و از اوضاع این نواحی، آگاهی دارم.

راهی را می شناسم که سپاه تو را به بالای کوه می رساند.

نیمه شب سپری شد

وقتی شب از نیمه گذشت و تاریکی بر همه جا سایه افکند، اسکندر در حالی که قسمتی از سپاه

جلورفت

خود را در جلگه باقی گذاشته بود، در راهی که اسیر نشان داده بود، پیشروی کرد.

غرق اندوه شده بود بسیار ناراحت
شده بود

اوضاع جمع وضع

نواحی جمع ناحیه

سایه افکند سایه انداخت
پوشاند

آفتاب، هنوز فروغ زرین خود را بر کوه و جلگه تابانده بود که سپاهیان آریوبرزن دریافتند که دشمن از هر سو آنان را محاصره کرده است. راه آنان را بسته بود.

آیا باید تسلیم شد و چیرگی دشمن را بر خانمان دید و خواری و خفت را به جان خرید، یا جنگید و خاک وطن را از خون خود گلگون کرد؟ شهادت شهنشاه

دلیران ایران، راه دوم را برگزیدند. آنان نه تنها تسلیم نشدند، بلکه آن چنان دلیرانه جنگیدند، نبرد پیکار کردند که پس از دو هزار و سیصد سال، هنوز خاطره‌ی آن، در یادها باقی است. نبرد دلاوران ایرانی شگفت آور بود. حتی آنان که ابزار جنگی سلاح نداشتند، به سپاه دشمن حمله ور

می شدند، دشمن را نابود می کردند و خود نیز در راه وطن، میر فدا می شدند. آریوبرزن با شمار اندکی تعداد کم از سپاهیان خود، به سپاه عظیم دشمن، حمله یورش برد. گروهی بسیار از آنان را به خاک افکند و با اینکه بسیاری از سربازان خود را از دست داده بود، توانست حلقه‌ی محاصره‌ی سپاه دشمن را بشکافد. او می خواست زودتر از دشمن، خود را به تخت جمشید برساند تا بتواند از آن دفاع کند. در این هنگام، آن بخش از سپاه اسکندر که در جلگه مانده بود، راه او را بست.

محاصره سپاه راهندان

تسلیم سپاه پذیرفتن شکست

چیرگی سپاه پیروزی، غلبه

خواری = خفت = کوچ شدن

برگزیدند سپاه انتخاب کردند.

سخت آورد سپاه تعجب آورد، حیرت آورد

تعداد کم

شجاعانه

مقاومت = ایستادگی

آریوبرزن، بی باکانه، به دشمن حمله بُرد. او و سپاهیانِش، آن قدر مقاومت کردند که همگی کشته شدند و خاطره‌ای به یاد ماندنی از ایستادگی در راه میهن را برای آیندگان به یادگار گذاشتند. ایران، میهن عزیز و دوست داشتنی، در دوران ما نیز هزاران سرباز و سردار شجاع، به خود دیده است؛ سردارانی چون حسن باقری، ابراهیم هادی، احمد متوسلیان، قاسم سلیمانی و احمد کاظمی که در طول هشت سال جنگ تحمیلی دولت عراق بر ایران، دلاورانه در برابر دشمنان، پایداری ورزیدند و از اسلام و ایران دفاع کردند و نام نیکویی از خود بر جای گذاشتند.

به نام کوچه‌ها و خیابان‌های محلّ زندگی خود، نگاه کنید! نام این دلاوران و شهیدانِ وطن را در آنجایی خواهید بینید. هریک از این نام‌ها بیانگر پایداری، شجاعت و فداکاری فرزندان

سرزمین
این مرز و بوم هستند.

عزیز = دوست داشتنی



۱. آریو برزن ، در اولین حمله ی اسکندر، او و سپاهیان‌ش را وادار به عقب‌نشینی کرد. ✓
۲. هنگام غروب ^{صبح} ، آریو برزن ، سپاه خود را تا بلندترین نقطه ی کوه پیش راند. ✗
۳. اسکندر در حمله به ایران، به هر شهری که می‌رسید، آن را با خاک یکسان می‌کرد. ✓



- ۱ چرا آریوبرزن می خواست گذرگاه را بر اسکندر ببندد؟ چون آوازه ی حملہ ی اورا شنیده بود و باید اورا غافلگیر کرد
- ۲ وقتی سپاهیان اسکندر وارد گذرگاه شدند، آریوبرزن چه فرمانی به سربازانش داد؟ سگهای بزرگ را به پایشان بختانند
- ۳ یک ویژگی شخصیتی آریوبرزن را بیان کنید. عبارتی از متن بیان کنید که این ویژگی را نشان دهد. بی باک. آریوبرزن بی باکانه به دشمن حملہ برد.
- ۴ به نظر شما چرا کوچه ها و خیابان ها، با نام بزرگان و شهیدان نام گذاری می شود؟ با عبور از کوچه را به یاد غریزانی باشیم که جان خود را در راه میهن فدا کردند
- ۵ سرگذشت آریوبرزن و یاران او چه شد؟

واژه آموزی



- میهن دوست: به کسی می گویند که میهن خود را دوست می دارد.
- انسان دوست: به کسی می گویند که انسان ها را دوست می دارد.
- هنر دوست: به کسی می گویند که هنر را دوست می دارد.

حالا تو بگو:

- ایران دوست:
- خدا دوست: